

# وضو می گیریم

صدای خوش مؤذن بلند می‌شود: اللہ اکبر  
هنگام نماز است. می‌خواهم با خدای مهربانم حرف بزنم.  
باید خود را آماده کنم.



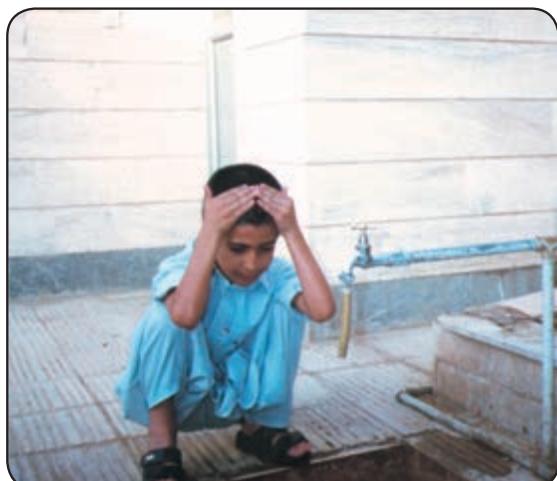
دست‌هایم را خوب می‌شویم.



نیت می‌کنم که وضو بگیرم و  
صورتم را با آب زدن بر آن،  
از بالا به پایین می‌شویم.



بعد دست راستم را از  
کف دست تا آرنج، سه  
بار می‌شویم. سپس دست  
چشم را.



سپس سرم را مسح می‌کشم.



حالا نوبت شستن پاهاست.  
اوّل پای راست و سپس پای  
چشم را می‌شویم.

مادرم همیشه می‌گوید در وضو گرفتن دقّت کنم تا پاکیزه باشم و برای خواندن نماز آماده شوم.

چون پیامبر مهربانمان به این کار دستور داده است.

### تمرین کنیم

با راهنمایی معلم، در حیاط مدرسه وضو بگیرید.

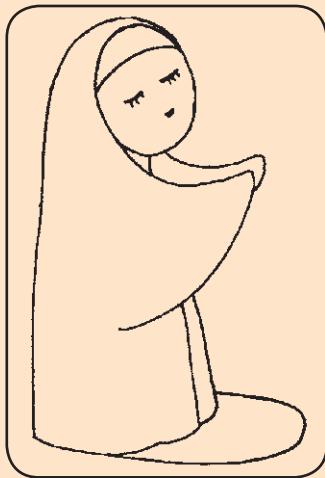


امین و مینا

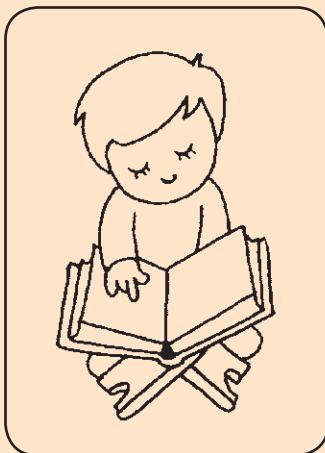
امین و مینا می‌خواهند این شکل‌ها را به ترتیب شماره‌گذاری کنند. شما هم به آن‌ها کمک کنید.



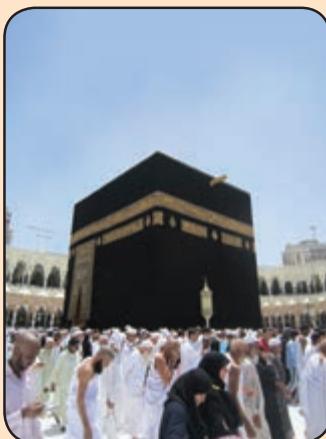
برای چه کارهایی وضو می‌گیریم؟



..... برای



..... برای



..... برای

## اهل بیت و یاران پیامبر (صلی الله علیه و علی آله)

پیامبر، سرپرست و پدر خانواده‌ای بزرگ بود. او همسران و فرزندانش را بسیار دوست داشت. همسری مانند خدیجه که با محبت فراوان، ثروتش را در راه اسلام خرج کرد؛ و همسری مانند عایشه که سعی می‌کرد سخنان پیامبر را خوب یاد



بگیرد و آن‌ها را برای مسلمانان تکرار کند.

فرزندان پیامبر مانند فاطمه، رقیه، ام‌کلثوم و قاسم نیز پدرشان را دوست داشتند.

همسران پیامبر و فرزندان او را اهل بیت پیامبر می‌نامیم.

وقتی فاطمه، دختر بسیار عزیز پیامبر با علی ازدواج کرد و حسن و حسین به دنیا آمدند، جمع خانواده بزرگ‌تر شد.

پیامبر نوه‌هایش را بسیار دوست داشت. هنگامی که روی منبر برای مردم سخنرانی می‌کرد، حسن و حسین را روی پای خود می‌نشاند و اجازه نمی‌داد کسی آن‌ها را جدا کند.

پیامبر خدا این دو برادر را بسیار می‌بوسید و می‌فرمود: آن‌ها سرور اهل بهشت هستند. دوستان پیامبر را اصحاب پیامبر می‌نامیم. دوستان خوبی مانند ابوبکر، عمر، عثمان و علی.

پیامبر برای یاران و اصحابش نیز بهترین دوست بود و به همهی آن‌ها محبت می‌کرد.

دربارهی سلمان فارسی که ایرانی بود، می‌فرمود: سلمان از اهل بیت ما است. او با یارانش با مهربانی سخن می‌گفت و از آن‌ها تعریف می‌کرد؛ و به مسلمانان سفارش می‌کرد که یارانش را دوست بدارند. چون آن‌ها یار و یاور پیامبر در خوشی‌ها و سختی‌ها بودند.



## فکر می‌کنم

اهل بیت و یاران پیامبر چگونه انسان‌هایی بودند که خدا و پیامبرش، آن‌ها را این‌همه دوست داشتند؟



## دوست دارم

من هم مثل بزرگ‌ترها، هر وقت نام اهل بیت و اصحاب پیامبر را بزبان می‌آورم، برای مردان بگوییم: «رضی الله عنہ»<sup>۱</sup> و برای زنان بگوییم: «رضی الله عنہا»



## گفت و گو کنیم

برخورد پیامبر با نوه‌هایش، حسن و حسین چگونه بود؟

- ۲

- ۱

- ۴

- ۳

۱- یعنی خداوند از او خشنود باشد.

## یک کار خوب

ما مسلمانان هر روز در تشهد نمازمان به پیامبر و اهل بیت او درود می فرستیم  
و می گوییم:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ»

يعنى



# نماز بخوانیم

چند روزی است ماهان با دقّت به نماز خواندن پدر نگاه می‌کند.  
 پدر، سوره‌ی حمد و توحید و دیگر قسمت‌های نماز را به او یاد داده است.  
 حالا ماهان احساس می‌کند نماز را به خوبی یاد گرفته است.  
 یک روز پدرش می‌گوید: وقت آن رسیده که دو رکعت نماز با هم بخوانیم.  
 و از ماهان می‌پرسد: یک نماز دو رکعتی چگونه است?  
 ماهان خوشحال می‌شود و می‌گوید: وضو می‌گیرم و با لباس مناسب، رو به قبله  
 آرام می‌ایستم.  
 نیت می‌کنم دو رکعت نماز را برای خشنودی خدا بخوانم.

سوره‌ی حمد و پس از آن سوره‌ی  
 توحید را می‌خوانم.

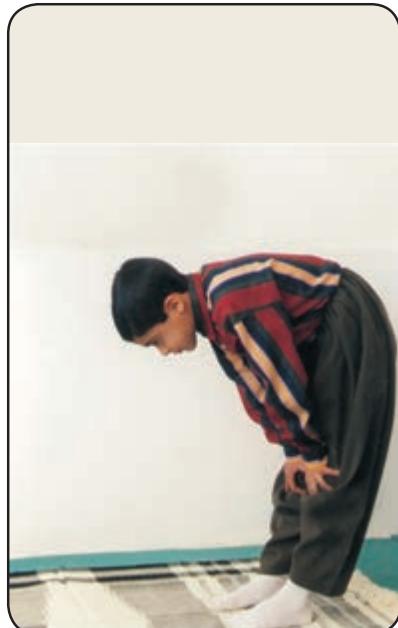
دست‌ها را تا نزدیک گوش‌ها بالا  
 می‌آورم و می‌گویم «الله أَكْبَر»



بعد از رکوع می‌ایستم.



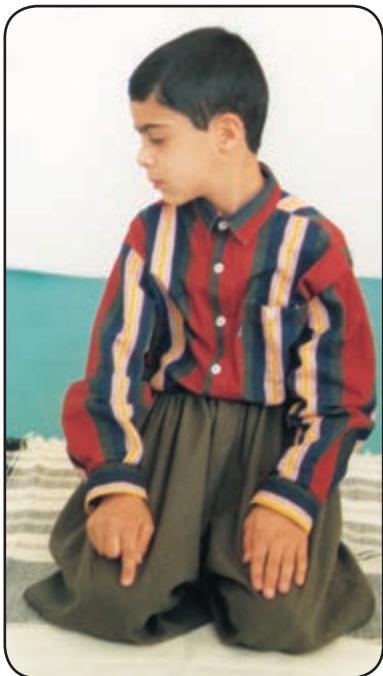
آن‌گاه برای رکوع خم می‌شوم.



سپس به سجده می‌روم.



آن‌گاه می‌نشینم و دوباره به سجده  
می‌روم.



بعد می‌ایستم و رکعت دوم را مانند رکعت  
اول می‌خوانم.

بعد از سجده‌ی دوم می‌نشینم و تشهّد  
می‌خوانم.  
و در پایان نماز، سلام می‌دهم.

\*\*\*

پدر لبخند می‌زند و می‌گوید: آفرین پسرم! بهترین راه حرف زدن با خدای مهربان،  
خواندن نماز است.



بَغْد وَ پِيدا کن



خواندن سوره‌ی حمد



ركوع



سجده



تشهد

الله أَكْبَر



## «رفتیم با هم»

من و سمانه	زینب و نرگس
نمازخانه	رفتیم با هم
آمد دستان	امام مسجد
باروی خندان	رفت توی محراب
الله اکبر	خدا بزرگ است
با او برابر	کسی نباشد
شکر خداوند	الْحَمْدُ لِلّٰهِ
با خویش پیوند	که داده مارا
مامی پرستیم	ایّاک نَغْبُد
تازنده هستیم	فقط خدارا
چه خوب و زیباست	نماز خواندن
فروغ دلهاست	یاد خداوند

سید احمد زرهانی

## تمرین کنیم

یک نماز دو رکعتی را با کمک معلم در کلاس تمرین کنید و جلوی هم کلاسی‌های خود بخوانید.

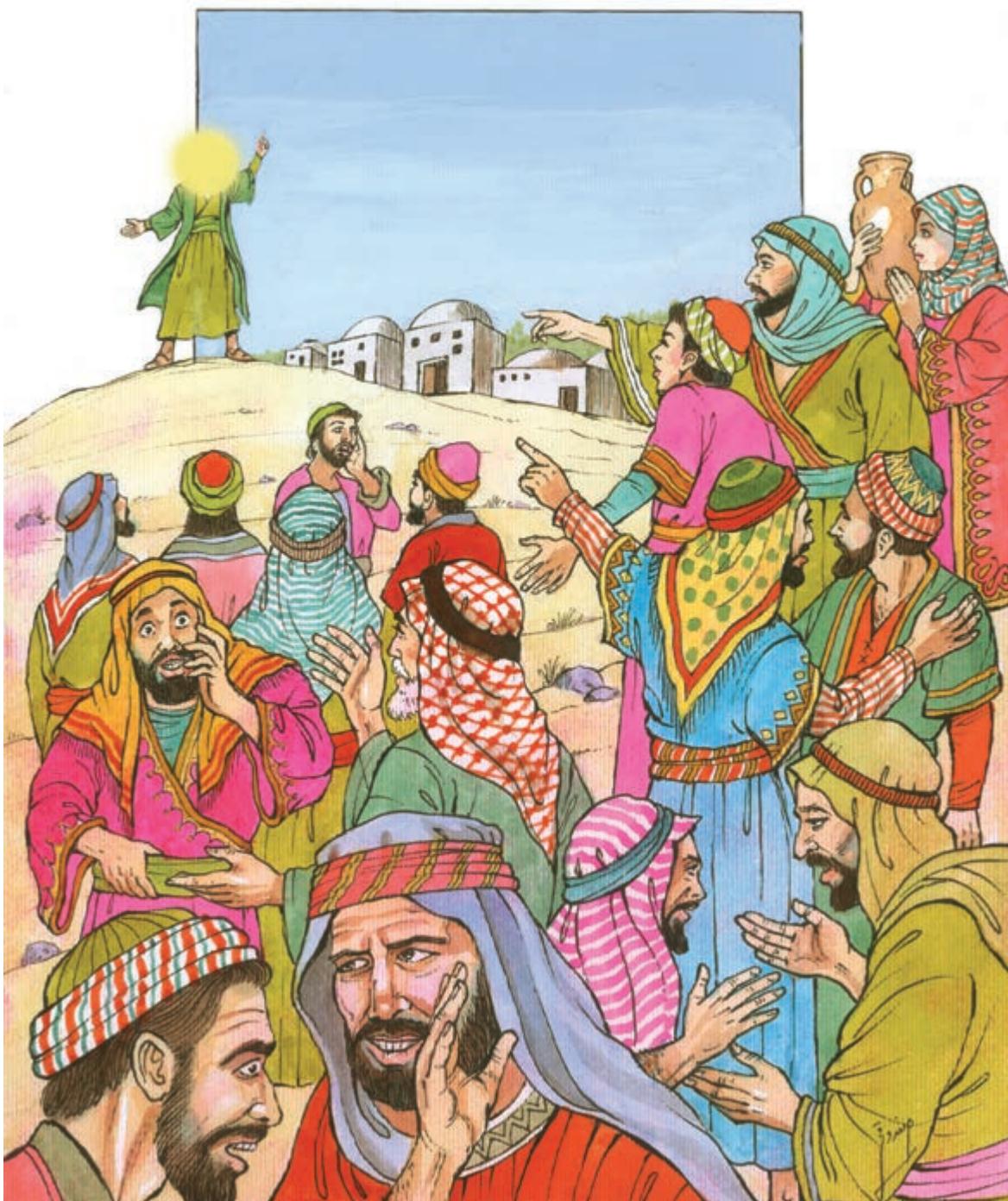


## حاطره

اوّلین نمازی که خواندم ...

# دوست‌دار مُحْبِّی‌ها

خبر تازه‌ای در شهر پخش شده بود.  
مردم مکه، دهان به دهان آن را به یک دیگر می‌رسانندند، تا این که این خبر مهم  
به ابوبکر (رضی اللہ عنہ) رسید.



او شنیده بود که یکی از دوستانش، محمد امین مردم را به خدا پرستی و انجام کارهای نیک دعوت می‌کند.

ابوبکر صدّیق (رضی اللہ عنہ) با شتاب خود را به او رساند و درباره‌ی آن‌چه شنیده بود، از او سؤال کرد.

محمد امین پاسخ داد: درست است. من پیامبر خدا هستم و اکنون تو را به پرستش او دعوت می‌کنم.

فقط او را عبادت کن و تنها از او کمک بخواه؛  
و در این راه همراه و دوست من باش!

همین که ابوبکر این سخنان را از محمد امین (صلی اللہ علیہ و علی آلہ) شنید، مسلمان شد و او را به عنوان پیامبر پذیرفت.

### بدانیم

اولین خلیفه و جانشین پیامبر، ابوبکر صدّیق در مکه به دنیا آمد.  
او از دوستان صمیمی پیامبر بود که دخترش عایشه را به ازدواج آن حضرت درآورد.

پیامبر ابوبکر را بسیار دوست داشت و در هجرت از مکه به مدینه، او همراه پیامبر بود.

ابوبکر مردی مؤمن، مهربان و خوش اخلاق بود. او قبل از خلافت، به خانه‌ی فقیری پیر و ناتوان می‌رفت، خانه‌اش را تمیز می‌کرد و کارهایش را انجام می‌داد. او این کار را در زمان خلافت هم ادامه می‌داد.

سرانجام او در سال ۱۳ هجری در مدینه از دنیا رفت و در کنار قبر پیامبر به خاک سپرده شد.

فکر می کنم



ابوبکر صدّيق (رضي الله عنه) دعوت پیامبر را پذیرفت و مسلمان شد. زیرا....

دوست دارم



من هم دوست دار پیامبر باشم. پس ....

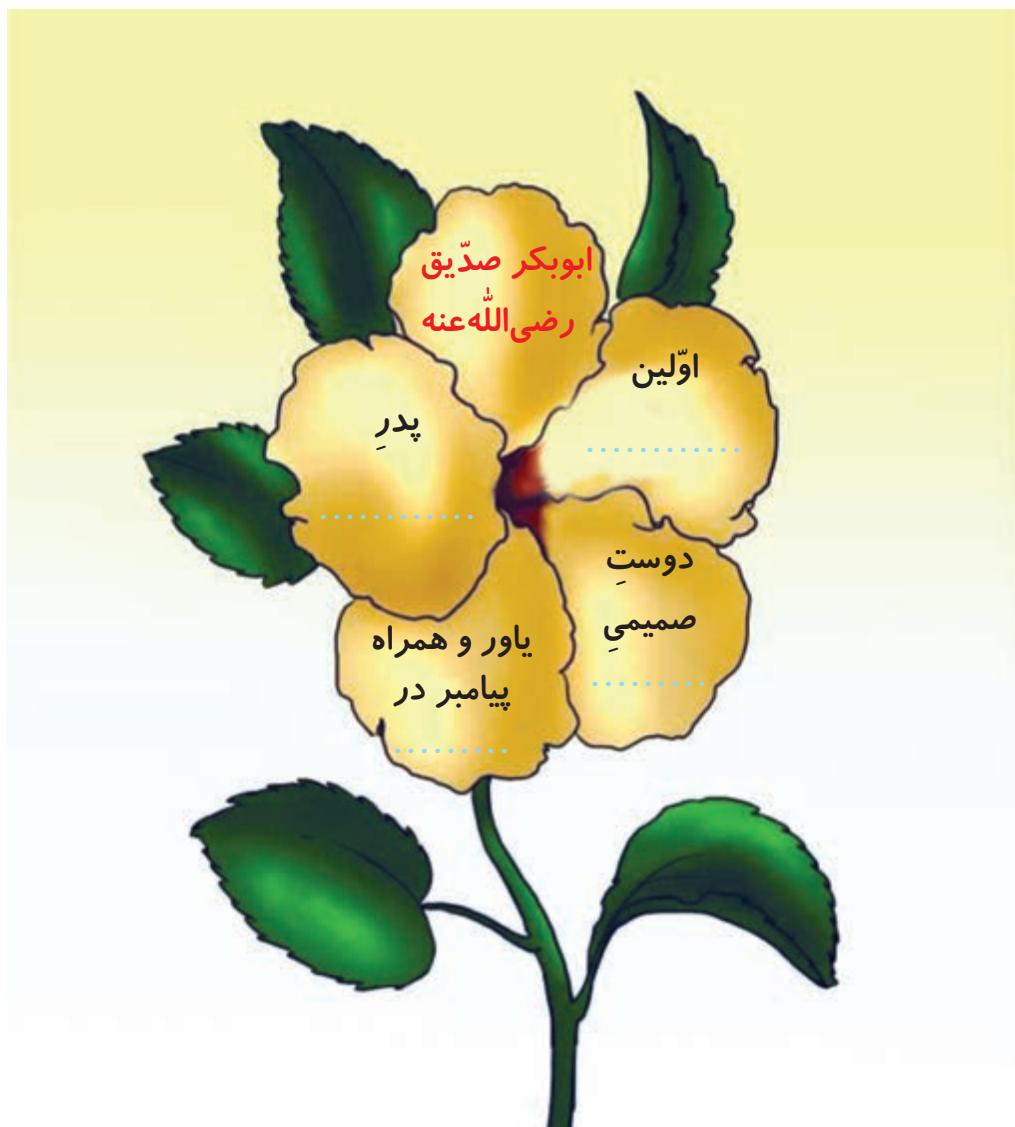
گفت و گو کنیم



داستان‌هایی را که از زندگی ابوبکر صدّيق (رضي الله عنه) شنیده‌اید، برای دوستان خود تعریف کنید.



امین و مینا می‌خواهند به کمک شما جاهای خالی را کامل کنند.



## دوست پچه‌ها

عمر فاروق مردی را حاکم یکی از شهرها کرد. قرار بود آن مرد برای گرفتن دستور خلیفه، نزد او بیاید.



وقتی که آن مرد به خانه‌ی عمر آمد، دید که با بچه‌هایش بازی می‌کند، آن‌ها را نوازش می‌کند و می‌بوسد.

مرد با تعجب پرسید:

ای امیر مؤمنان! شما فرزندانت را می‌بوسی؟!

به خدا قسم من هیچ‌کدام از بچه‌هایم را نبوسیده‌ام!

عمر فاروق (رضی اللہ عنہ) وقتی این سخن را از آن مرد شنید، به او گفت: تو که نسبت به فرزندان خود چنین هستی، حتماً نسبت به مردم بی‌رحم‌تر خواهی بود و

نمی‌توانی حاکم خوبی برای آن‌ها باشی.

پس اجازه نداد که آن مرد، حاکم شود.

### بدانیم

عمر فاروق، دومین خلیفه از خلفای راشدین در مکه به دنیا آمد. او مردی با تقوی و عادل بود و تمام تلاش خود را انجام می‌داد تا مردم در راحتی و آسایش زندگی کنند.

او ده سال با عدالت خلافت کرد و سرانجام در سال ۲۳ هجری، هنگام نماز صبح به دست فردی گمراه در مسجد به شهادت رسید و در کنار قبر پیامبر و ابوبکر صدیق در مدینه به خاک سپرده شد. عمر، پدر یکی از همسران پیامبر به نام حفصه است.

## فکر می‌کنم



اگر عمر فاروق (رضی اللہ عنہ) به آن مرد اجازہ می داد حاکم شود، آن مرد با مردم چه می کرد؟

## گفت و گو کنیم



از داستان «دوست بچه‌ها»، چه چیزهایی یاد می‌گیریم؟

۱ - با کودکان مهربان باشیم.

- ۲

- ۳



## امین و مینا

به امین و مینا کمک کنید تا جاهای خالی را کامل کنند.



## هدیه‌ای به فقیران مدینه



در زمان خلافت ابوبکر صدّيق، قحطی شدیدی در شهر مدینه پیش آمد. مردم، مخصوصاً نیازمندان در سختی زندگی می‌کردند. روزی ابوبکر با امیدواری فراوان گفت: خداوند، فردا شما را نجات می‌دهد. روز بعد، کاروانی به شهر نزدیک می‌شد. همین‌که تاجران خبردار شدند که کاروان، مقدار زیادی خوراکی با خود به همراه دارد، با عجله به سویش رفتند.



عثمان ذی النّورین (رضی اللّه عنہ)، صاحب کاروان بود و در ابتدای آن حرکت می‌کرد. تاجران از او خواستند تا کالاهایش را به آن‌ها بفروشد.

عثمان از یکی از آن‌ها پرسید: چقدر به من سود می‌دهی؟

او پاسخ داد: در مقابل ۱۰ درهم<sup>۱</sup> کالا، ۱۲ درهم می‌دهم.

عثمان گفت: بیش‌تر از این به من می‌دهند.

دیگری گفت: من در برابر ۱۰ درهم کالا، ۱۵ درهم می‌دهم.

عثمان ادامه داد: از این بیش‌تر داده‌اند!

آن‌ها با تعجب گفتند: ما تاجران و ثروتمندان مدینه‌ایم. چه کسی سود بیش‌تری به تو داده است؟!

او پاسخ داد: خداوند در مقابل یک درهم، ده درهم به من می‌دهد. آیا شما بیش‌تر از این سود می‌دهید؟!

وقتی کاروان به شهر رسید، او با صدای بلند اعلام کرد: تمام بار این کاروان را به فقیران مدینه هدیه می‌کنم.

### بدانیم

عثمان ذی النّورین، سومین خلیفه از خلفای راشدین در مکه متولد شد.

مدّتی از دعوت پیامبر به اسلام نگذشته بود که به آن حضرت ایمان آورد.

عثمان (رضی اللّه عنہ) مردی مهربان و بسیار بخشندۀ بود و به فقیران

کمک می‌کرد. پیامبر، دو دختر خود به نام‌های رقیّه و امّ کلثوم را یکی

پس از دیگری به ازدواج او درآورد.

او دوازده سال خلافت کرد و سرانجام در سال ۳۵ هجری، در مدینه و

هنگام قرآن خواندن، به شهادت رسید.

۱- نام یکی از بولهای آن زمان در مکه و مدینه، درهم بود.

## فکر می‌کنم



پیامبر، عثمان را دوست داشت که دو دخترش را به ازدواج او درآورد.

## امین و مینا

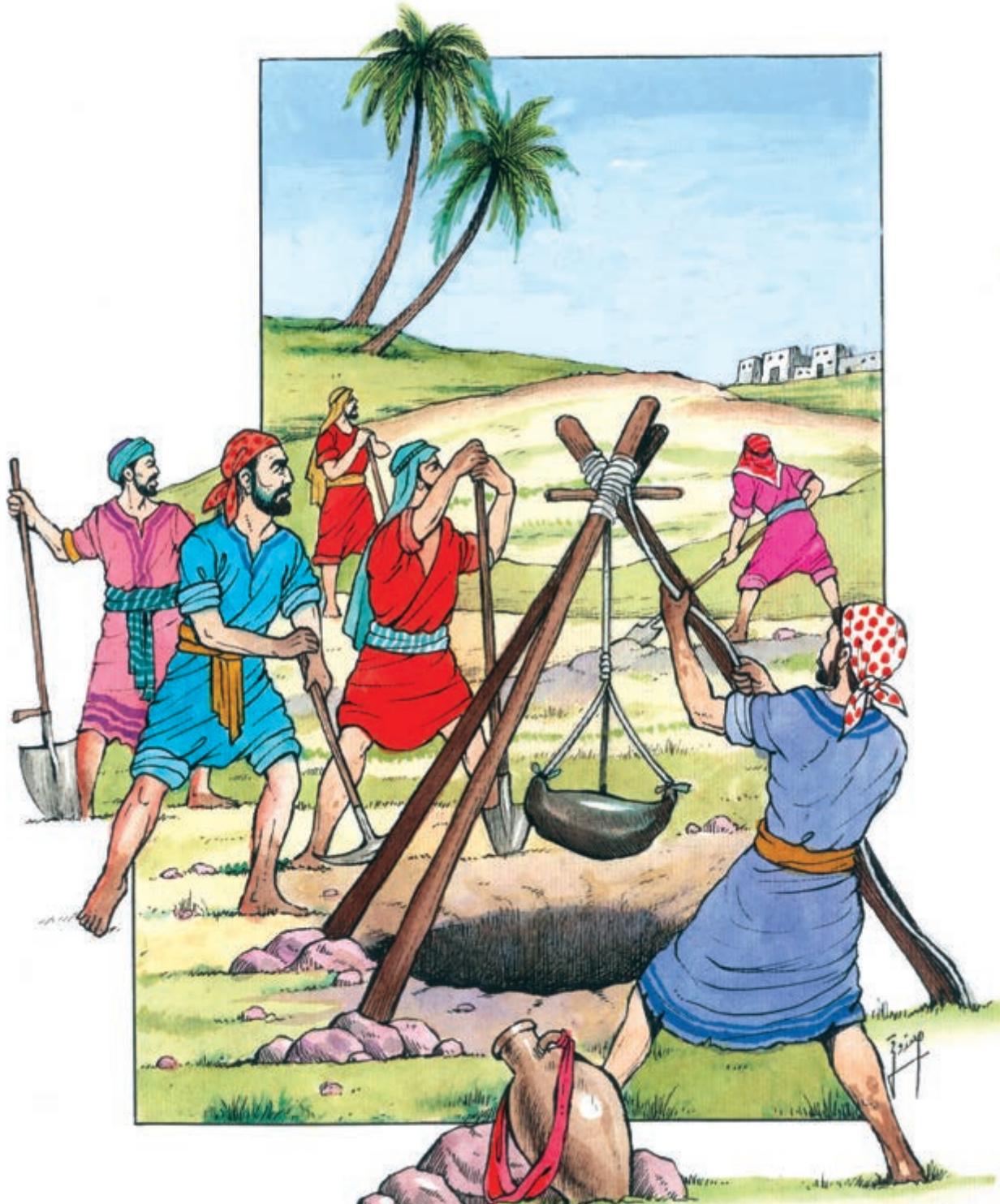


امین و مینا می‌خواهند به کمک شما جاهای خالی را کامل کنند. به آن‌ها کمک کنید.



# حَانُوادهٔ مهرپاں

یکی از دوستان صمیمی امیر مؤمنان علی (رضی اللہ عنہ)، زمینی را به او بخشید. امیر مؤمنان، زمین کنار آن را هم خرید و با این کار زمین او بزرگ تر شد. چند کارگر مشغول به کار شدند تا در آن زمین چاه آبی بکنند.



آن‌ها زمین را می‌کندند که ناگهان آب گوارایی از دل زمین جوشید. کارگران به سرعت و با شادی فراوان به صاحب زمین خبر دادند. حضرت علی خدارا سپاس گفت و فرمود: «این آب، مایه‌ی آسایش و شادی مردم خواهد شد.»

سپس با صدای بلند ادامه داد: «ای مردم! من این زمین و چاه آب را به فقیران و کودکان یتیم بخشیدم.»

وقتی امیر مؤمنان به خانه برگشت و ماجرا را برای همسر خود و فرزندانش تعریف کرد، همگی خوش حال شدند.

این خانواده‌ی مهربان، بارها با بخشش‌های خود، نیازمندان و کودکان بی‌سرپرست را شاد کرده بودند.

### بدانیم

علی ابن ابوطالب، چهارمین خلیفه از خلفای راشدین است. او در همان روزهای اوّل دعوت رسول خدا (صلی الله علیه و علی آل‌ه) ایمان آورد و پیامبر، دختر محبوش فاطمه (رضی الله عنها) را به ازدواج او درآورد. ایشان مردی بسیار مهربان، شجاع، سخنور، دانا و عادل بود و پس از شهادت عثمان ذی النورین (رضی الله عنه) به خلافت رسید.

حضرت علی (رضی الله عنه)، سرانجام در ماه رمضان سال ۴۵ هجری در مسجد کوفه به شهادت رسید و در شهر نجف به خاک سپرده شد.

## دوست دارم



من هم مانند امیر المؤمنین علی (رضی اللہ عنہ) و خانواده‌اش ... .

## امین و مینا



به امین و مینا کمک کنید تا جاهای خالی را کامل کنند:



## فکر می کنم



امیر مؤمنان علی (رضی اللہ عنہ) پس از بازگشت به خانه، چگونه ماجرای زمین را برای خانوادہ اش تعریف کرد؟

### یک کار خوب

اگر بخواهی برای حضرت علی (رضی اللہ عنہ) و خانواده‌ی خوبش نامه‌ای بنویسی، چگونه از آن‌ها تعریف می‌کنی؟

## وقت نماز



قوقولی قوقوو ...

این صدای خروس همسایه است.  
صبح زود پیش از طلوع خورشید،  
از خواب بیدار می‌شوم.  
پس از وضو گرفتن و پوشیدن  
لباسی تمیز، نماز می‌خوانم و  
بهترین سخنان را با خدا می‌گویم.  
چقدر از کارم خوش حالم. ساعتی  
دیگر، خورشید بر من لبخند می‌زند.

هنگام ظهر شده است.

خورشید هم که مانند من به کار  
مشغول بوده، حالا به وسط آسمان  
رسیده است. باز هم صدای خوش  
مؤذن مسجد را می‌شنوم.  
دوباره وقت گفتن بهترین سخنان  
با خدا است.

همه‌ی ستایش‌ها، شایسته‌ی پروردگار  
جهان است ...



خورشید سفرش را در آسمان  
ادامه داده و به جایی رسیده که  
سایه‌ی درختان را بلندتر کرده  
است.

من هم با نماز عصر می‌خواهم  
نشان دهم که خدای خورشید را  
دوست دارم.



خورشید از چشمانم پنهان و دور  
شده، اما هوا هنوز کاملًا تاریک  
نشده است. من هم با ادب، نماز  
مغرب می‌خوانم و به خدایم  
می‌گویم: توبی که برای همیشه  
می‌مانی. **التحیاتُ لِلَّهِ**.



اثری از سرخی کناره‌ی آسمان نمانده است. ستارگان چشمک می‌زنند و تاریکی شب را به یک دیگر و به من نشان می‌دهند. این وقت را عشاء می‌گویند.

وضو می‌گیرم و بار دیگر نماز می‌خوانم.

پس از نماز به خدا می‌گوییم: خدای خوبم! در تاریکی هم تو را فراموش نمی‌کنم.



من امروز پنج بار پس از وضو گرفتن، با خدایم صمیمانه گفت و گو کردم. با نمازهای صبح، ....



نماز ظهر را با دوستان خوبم در مدرسه بخوانم. نماز جماعت چه لذتی دارد!

## با هم بخوانیم



### سرود بیداری

الله اکبر  
یک بار دیگر  
از خواب، بلبل  
هم غنچه، هم گل  
گنجشک زیبا  
شکر خدارا  
بر چهره لبخند  
برخیز فرزند!

صبح است، صبح است  
برخیز از خواب  
پیش از تو برخاست  
بیدار گشته  
باجیک و جیکش  
پیش از تو گفته  
صبح است و دارد  
وقت نماز است

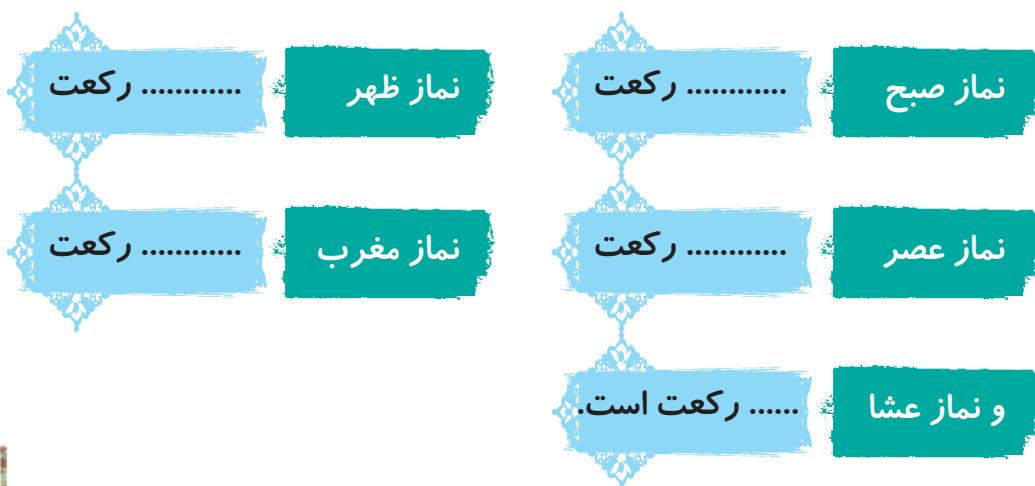
مصطفی رحماندوست



امین و مینا

امین با لبخند از مینا می‌پرسد: مینا جان! تو می‌دانی نمازهای پنج گانه، هر کدام چند رکعت است؟

مینا با مهربانی می‌گوید:



## چشن پزگ

در خانه

همهی ما خوش حال هستیم.

بوی خوش غذا تمام خانه را فراگرفته است. پدر مرا می‌بود و می‌گوید:



امروز عید بزرگ مسلمانان، عید فطر است. از این که امسال توانستی در ماه مبارک رمضان روزه بگیری، خوش حالم.

مادر که از صبح زود آشپزی را شروع کرده است، نان و پنیر و چای را بر سفره می‌گذارد. با شادمانی صبحانه می‌خوریم و خود را برای رفتن به مسجد آماده می‌کنیم.

\*\*\*



امام جماعت در محراب نشسته است.

مردم با لباس‌های تمیز و معمولاً سفید به مسجد می‌آیند. بوی عطر در همه جا پیچیده است.

کم کم مسجد پُر می‌شود و همه برای خواندن نماز عید فطر آماده می‌شوند.

بعد از نماز، امام مسجد با سخنان خود دل مردم را شاد می‌کند.

او از پاداش روزه و زیبایی‌های بهشت برای مردم سخن می‌گوید.

### جشن بگیریم

بچه‌ها! بیایید با هم برای عید فطر امسال، برنامه‌ای تهیه کنیم.

۱- من و دوستم .....

-۲

..... -۳

..... -۴

..... -۵

## یک کار خوب

دوست دارم در سال های آینده، مانند بزرگ ترها شش روز بعد از عید  
فطر را روزه بگیرم و دعا کنم که .....